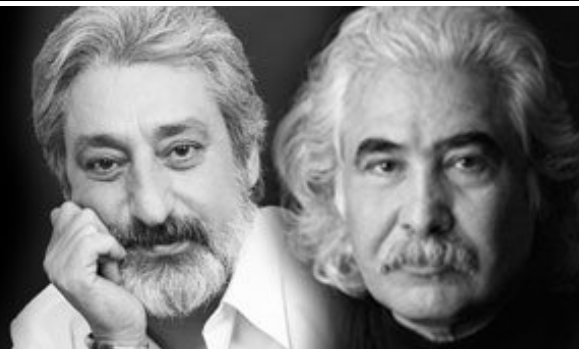


خاکستری

خانه ای برای عاشقان ترانه و صدا

www.khaakestari.com



... ماهنامه خاکستری ...

شماره بیست و چهارم

فهرست مطالب

مطلب [نویسنده]	صفحه
1- تکرار در ترانه (احمد فتاحی)	2
2- من وضو با نفس صدای تو می گیرم (مزدا موسی زاده)	4
3- بازار ترانه فروشان ! (احمد فتاحی)	5
4- ساختار ترانه ی "درخت" (پویان مقدسی)	6

* هرگونه برداشت از مطالب این نشریه ، منوط به کسب اجازه از مدیریت سایت است.

www.khaakestari.com

تکرار در ترانه (احمد فتاحی)

مقدمه : بدون هیچ گونه تعارفي ، باید گفت ترانه ي امروز به تکرار رسیده است. این مساله اي ست که سالهاست گریبان ما را گرفته است و جز تعداد معدودي ترانه سرا که مدتهاست خود را از تکرار فراري داده اند ، در بقیه ي موارد سرایش ترانه ، این مساله را مشاهده مي کنیم.

در این مقاله سعی دارم از دید خودم موارد تکرار در ترانه را تقسیم بندي کرده و تعریفی از آنها داشته باشم.

1- تکرار در موضوع :

از دید من مهمترین مشکل ترانه ي امروز ، استفاده از موضوعات تکراري و دستمالي شده مي باشد که بارها و بارها در باب آنها ترانه نوشته شده است. بزرگترین دغدغه و تلاش يك ترانه سرا باید استفاده از موضوعات جدید ، ناب و قابل بیان باشد که در این سالها کمتر چنین تلاشی دیده ایم. متأسفانه تکرار در ترانه سرایی به همین جا ختم نمی شود و در ادامه ي انتخاب موضوعات تکراري ، موارد زیر نیز به کرات دیده مي شود.

2- تکرار در قالب :

این مورد نیز يك نوع تکرار است. وقتی ترانه سرایی سالهاست در يك قالب خاص به ظاهر شعري (مثلا مثنوي یا غزل) ترانه سروده است دچار نوعي تکرار شده است. البته ترانه سرایانی که بر روی ملودي نیز ترانه مي سرایند کمتر دچار این مشکل شده اند چرا که نوشتن ترانه بر روی ملودي او را از قالب های دست و پا گیر رها مي کند. باید قبول کرد ترانه ي امروز نیازمند قالب های نو است. چه اشکالي دارد ترانه در وزن های متفاوت سروده شود و یا طرز و ترتیب قرارگیری قافیه ها دارای قالب خاصی نباشد ؟

3- تکرار در استفاده از ترکیب ها و واژه ها :

این مورد نیز یکی از عینی ترین موارد تکرار زایي است که از دید من سه حالت دارد :

الف) ترکیبی سالها پیش توسط ترانه سرایی ساخته مي شود. این ترکیب در نوع خود جدید و کاراست. اکنون ترانه سرایی از آن بارها استفاده مي کند بدون توجه به اینکه این نوع تکرار ارزش کار را بسیار پایین مي آورد.

ب) واژه هایی هستند که در اکثر مواقع ترانه ها حول محور آنها مي چرخند. بارها دیده ایم که در يك ترانه فقط چند واژه ي جدید به چشم مي خورند و بقیه همان واژه هایی هستند که همان ترانه سرا بارها و بارها در ترانه های قبلی اش استفاده کرده است.

ج) واژه هایی که قرار است به عنوان قافیه در ترانه استفاده شوند. هرچند در ترانه ، اجباري در استفاده از قافیه نیست ولی همچنان ترانه ها بر پایه ي قافیه چینی نوشته مي شوند نه بر پایه ي بیان موضوع حتی بدون وجود قافیه ي درست. به همین دلیل است که همیشه يك ترانه سرا تعدادي مجموعه واژه دارد که به عنوان قافیه از آنها استفاده مي کند. چاره ي این مشکل همان عدم پایبندی به ظاهر قالب های شعري کلاسیک است.

هدف من از نوشتن این مقاله ، رسیدن به راه های جلوگیری از تکرار زایبی بود. اگر کمی دقت کرده باشیم می بینیم که انتخاب موضوعات جدیدی که هنوز تجربه نشده اند یا کمتر مورد استفاده قرار گرفته اند و نوشتن ترانه در قالب های متفاوت و غیر ثابت می تواند ترانه سرا را از تکرار برهاند. همچنین باید دقت کرد اگر قرار است از قافیه ها به شکل کاملاً درست استفاده شود از تکرار واژه های پر استفاده پرهیز کرد. در این صورت است که ترانه ی امروز ما قدمی رو به جلو خواهد برداشت وگرنه بعد از ترانه سرایان نامی دوره ی طلایی موسیقی و ترانه ، دچار فقدان ترانه سرای خوب خواهیم شد.

در مقاله ای که با عنوان "ایرج جنتی عطایی ، ترانه نویس و ترانه ساز" در شماره ی شانزدهم نشریه داشتیم ، آفای جنتی عطایی به موضوع بسیار خوبی اشاره کردند که آن را یکبار دیگر در پایان این مقاله می آورم.

" با توجه به هجوم جوانها به سمت ترانه سرایی و وجود اشکالات فراوانی چون ایرادات وزنی در کارهای آنان ، و با توجه به اینکه موضوع کارها کاملاً تکراری شده است بهتر است در حال حاضر ترانه سرا ترانه را بر روی ملودی بنویسد . چراکه در این حالت ، با توجه به نوع و فضای ساخته شدن آهنگ ، ترانه را خواهد نوشت و درصد خطاهای ترانه سرا بسیار کم خواهد شد. در این حالت شاید آهنگساز بتواند وضعیت تکراری ترانه ی امروز را کمی رونق ببخشد. "

* * *

من وضو با نفس صدای تو می گیرم (مزدا موسی زاده)

می خواهم از تو بنویسم یا بهتر بگویم می خواهم از صدای تو بنویسم ، صدایی که در ابعاد این جهان کوچک نمی گنجد. صدایی که آنقدر عاشق است که حتی در اعتراضش نیز عشق را سپر میکند. حدود دو ماهی میشود که روزه صدایت را گرفته ام ، گفتم تا آلبوم جدیدت نیاید دیگر به صدایت دل ندهم. اعتراف میکنم که تازه فهمیدم که چه غنیمتی است صدای تو و آهنگهایت.

در این دو ماه هرچه صدای زیبا بود چه خانگی و چه غیر خانگی گوش دادم ، از ابراهیم تاتلیس و گوخان اوزان ترک بگیر تا راغب علامه عرب ، از داریوش و گوگوش و فرامرز اصلانی خودمان بگیر تا مایکل بولتن و کریس دی برگ و پاوروتی .

خلاصه هرچه بود با گوش دل گوش دادم و حقیقتا با تکی تکیهای زندگي کردم ، هرکدام عالمی داشتند پر از زیبایی و هنر ناب . در کارنامه هنری هر يك از این بزرگان شاهکارهایی جای گرفته بودند که مو را به تن راست میکرد. حتی برای فهم بیشتر کارهای غیر خانگی به دنبال ترجمه ترانه هایشان به فارسی رفتم و عرب و ترک و انگلیسی را به زبان مادری برگرداندم و بارها و بارها به این ترانه ها گوش دادم.

حقیقتا موسیقی یکی از زیباترین عوالم هنری دنیاست حال از هر فرهنگی نشات گرفته باشد و یا از هر زبانی و یا از هر دینی ، هرچه هست زیباییست . چه موسیقی بی کلام باشد چه با کلام . انسان را میرد به ناکجا آبادی که خود حقیقت است.

پیش از این دو ماهی که بی صدای تو طی شد یا صدای تو را گوش میدادم و یا کارهای بی کلام عزیزانی چون جیمز هورنر و محمد رضا علیقلی و احمد پژمان و دیگر هنرمندان عرصه موسیقی بی کلام را . حسن این دو ماه این بود که کلی هنرمند خوب پیدا کردم که میتوانم در انتظار کارهای جدیدشان باشم و گستره شنوایی خودم را بالاتر بردم .

اما از این حسن بالاتر حس افتخار و غروری بود که همینک وجودم را لبریز کرده ، آن هم افتخار داشتن آوازخوانی چون تو در سرزمین آبا و اجدادیمان است . برای همین حس افتخار است که همینک دارم از صدای تو بنویسم . صدایی که دو ماه تمام است در حسرت شنیدنش به سر میبرم و این انتظار چقدر سنگین است. نمیدانم میتوانم روزه خود را تا آمدن آلبوم جدیدت نگه دارم یا نه ، تشنه شنیدنت هستم و می خواهم با نوای تازه ات در آلبوم رؤیایی موعود روزه ام را به افطار بنشینم.

آنچه میگویم حرف دل تنهایم است ، صدایت نافذ ترین و خوشرنگ ترین صدایی است که تا به امروز شنیده ام . بسیاری از عشق خواندند ، اعتراض کردند ، وطن را فریاد کردند اما هیچکدام مرا چون صدای تو عاشق نکرد، هیچکدام جز تو مرا جویای حقیقت نکرد و هیچکدام همانند تو مرا درگیر سرزمینم نکرد.

با کدام صدا چون صدای تو در هزار و یک شب و خاتون میشد عاشق گشت ! از نردبان کدام صدا در درخت و پروانه ای در مشیت و پوست شیر میشد تا کهکشان تنهایی بالا رفت ! از شوق کودکانه کدامین صدا میشد با حریق سبز به سماع عاشقان در شب عربیانی عشق رسید ! کدام صدا میتوانست چون تو در انتظار خاکستری غرق شود و شنونده را به مسلخ خاکستری آن فصل بد برد! کدام صدا میتوانست خلیج جنوبی ایران زمین را تا ابد فارس بنامد !

با هیچ صدایی نمیشد این همه شاهکار را جاودانه کرد. تنها تو و صدای تو است که چنین معجزه میکند. تنها صدای توست که خوشرنگی اش بی حد و مرز است و مست وار دل میریاید.

آری ابراهیم حامدی نارنین ! به وسعت خود صدایت قسم که تمام صدایت را دوست دارم . هنرت مایه مباهات و افتخار هر ایرانی است ، هنری که شاید بسیاری از کشورها حسرت داشتنش را در گستره طولانی تاریخ بودنشان داشته اند .

اما بدان که تا آمدن تازه هایت همچنان به تو گوش نخواهم داد . اسمش را یا لجبازی بگذار یا قهری کودکانه . هرچند نمیدانم تا به کی میتوانم این قهر را نشکنم.

بازار ترانه فروشان ! (احمد فتاحی)

امروز :

-- در کیفیتو باز کن بینم چي داري ؟
- چي دارم ؟ خوب معلومه چي دارم. ترانه دارم. از هر نوعي بخوای . عاشقانه ، ملتسمانه ، کودکانه ،
پارانه ، رایانه و په سري هم دارم که خودم هم نفهميدم موضوعشون چيه ! راستي سياسي ازم
نخوای په وقت که ندارم.
-- خب. سياسي نمي خوام. از اون کيفت په ترانه بده که از من تعريف کنه. بگه چه قدر خوبم. هيچ
مشکلي ندارم. کوتاه باشه ، په جوري هم باشه که مجوز بگيره . خودت مي دوني ديگه به کدوما مجوز
ميدن ؟ (چشمک)
- آره برادر . خودم دستم تو کاره. برو فردا بيا دفترم.

فردا :

-- خب، چي شد ؟ نوشتي برام ؟
- بله که نوشتم . اين خدمت شما . چاشني ش رو هم آخراش اضافه کردم که مجوز بگيره.
-- دستت درد نکنه. الحق که اسطوره ي ترانه سرايي ايران هستي.
- خواهش مي کنم.

آينده اي نزديک :

-- آقا ، اون ترانه ت که مثل ماه مجوز گرفت. بدون دردسر. الان هم قرار شده براي تلويزيون په ترانه بخونم.
اومدم پيش خودت که کارم رو ردیف کني.
- چشم. اول از همه هم بگم که من اگه سفارشي مي نويسم اصلا" قرار نيست همه ي ترانه مو قبول
داشته باشم. من هيچ وابستگي اي به هيچ کس ندارم. اپنا رو که خودت بهتر مي دوني. حالا موضوع رو
بگو. در چه زمينه اي باشه ؟
-- در مورد مي خوام.
- آره . دستت درد نکنه. براي اين عزيزان زحمتکش بايد ترانه نوشت. اما من بازم ميگم که من به هيچ کس
وابسته نيستم ، تازه با خواننده هاي سياسي اونور هم کار ميکنم. يعني اينطوري بهت بگم : من کار
خودمو مي کنم. به سياست و اپنا کاري ندارم اما مخلص همه ي داخلي ها هم هستم درست !
-- خيلي مردي. پس کي بيايم بگيرم ؟
- واپسا همين الان سه سوته برات مي نويسم....

و آنسوي قصه :

بگو حکايت مرا

قصه ي هجرت مرا

توشه اي از غزل بيخش

راه زيارت مرا ...

بگو که مثل من کسي به پاي عشق سر نداد (اردلان سرفراز)

ساختار در ترانه ی "درخت" (پویان مقدسی)

معتقدم ترانه ی درخت، یکی از چند ترانه ی برتر تولید شده در سال های پس از انقلاب است. ترانه ای که چه از نظر مضمون و چه از نظر شیوه ی روایت و ساختار جاری در آن، یکی از قوی ترین و متفاوت ترین ترانه های تولید شده در سال های اخیر می باشد. "درخت" با ظرافت ها، فرم ها، و ساختار قدرتمندی که دارد، اثری درخور در تاریخ ترانه ی ماست. بد ندیدیم که نگاهی دقیق تر به این ساختار جاری در اثر داشته باشیم. ساختار چیزی ست که در هر اثر هنری در خور وجود دارد، اما قابل مشاهده نیست. ساختار باید توسط مخاطب کشف شود، تا هنر هنرمند بهتر و عمیق تر درک گردد. ترانه ی درخت، ترانه ای ست که با ساختاری مستحکم از سوی ایرج جنتی عطایی به عنوان ترانه سرا نوشته و پرداخته شده، و به دلیل همین توانایی ساختاری، این اثر چنین مورد توجه و قابل تحسین است. در اینجا بدون پرداختن به مفهوم و موضوع ترانه، تنها به برجستگی های ساختاری به کار گرفته شده در این اثر می پردازم. "درخت"، یکی از معدود ترانه های ماست که توسط دو راوی روایت می شود. این استفاده از دو راوی، برجسته ترین کاری ست که ترانه سرا برای روایت بهتر ترانه ی خود انجام داده است. راوی نخست، راوی سوم شخص، یا دانای کل است که روایت را شروع می کند و پیش می برد. این راوی یک قصه ی گوی کامل است. و راوی دوم راوی اول شخص است که از زبان درخت داستان، به بیان شرح حال خود می پردازد.

راوی سوم شخص کارش را از همان آغاز کار شروع می کند :

توی تنهایی یک دشت بزرگ
که مٹ غربت شب بی انتھاس
په درخت تن سیاه سربلند
آخرین درخت شبز سر پاس

رو تنش زخمه ولی زخم تبر
نه په قلب تبر خورده، نه په اسم
شاخه هاش پر از پر پرنده هاس
کندوی پاک دخیله و طلسم

چه پرنده ها که تو جاده ی کوچ
مهمون سفره ی سبز اون شدن
چه مسافرا که زیر چتر اون
به تن خستگی شون تبر زدن

تا په روز تو اومدی بی خستگی
با په خورجین قدیمیه قشنگ
با تو نه سبزه، نه آینه بود، نه آب
په تبر بود با تو، با اهرم سنگ

به خوبی مشاهده می کنید که در این ابیات، دانای کل، به روایتی عینی می پردازد. در آغاز، کارش را با توصیف جغرافیای وقوع داستان شروع می کند. سپس قهرمان داستانش که همان درخت است را به شنونده نشان می دهد. بعد از آن به اهمیت و جایگاه این شخصیت در دشت تصویر شده ی داستانش می پردازد. به اهمیت اسطوره ای و مذهبی آن برای مردم، و به جایگاه امنش برای پرندگان و مسافران. در اینجا مخاطب به خوبی با این قهرمان آشنا و به آن علاقه مند شده است. در گام بعدی با آماده شدن ذهن مخاطب و پرداخت شخصیت قهرمان داستان، می بینیم که راوی در بند بعد ضربه ی حسی را با آمدن مرد تبر به دست به مخاطب آغاز می کند.

بعد از این بخش از ترانه، ترانه سرا با هوشیاری ای خاص، برای بیشتر کردن تاثیر روایت، و ارتباط حسی بیشتر مخاطب با درخت قهرمان داستان، راوی را به یک باره تغییر می دهد و راوی اول شخص جای دانای کل را می گیرد و با غرور و صلابتی خاص به معرفی خود می پردازد و رنج و اعتراض و مبارزه طلبی خود را از حضور مرد تبر به دست آشکار می سازد :

اون درخت سربلند پر غرور
که سرش داره به خورشید می رسه، منم، منم
اون درخت تن سپرده به تبر
که واسه پرنده ها دلواپسه، منم، منم

من صدای سبز خاک سربی ام
صدایی که خنجرش رو به خداس
صدایی که توی بهت شب دشت
نعره ای نیست، ولی اوج یک صداس

در بخش بعد دوباره راوی تغییر می کند و دانای کل به روایت داستان و پیش بردن آن می پردازد :

رقص دست نرمت ای تبر به دست
با هجوم تبر گشنه و سخت
آخرین تصویر تلخ بودنه
توی ذهن سبز آخرین درخت

حالا تو شمارش ثانیه ها
کوبه های بی امون تیره
تبری که دشمن همیشه ی
این درخت محکم و تناوره

در این بخش هم دانای کل با ظرافتی خاص به بیان عینی وقایع می پردازد. موضوع بسیار زیبای دیگر در این بخش به کارگیری حس شنوایی مخاطب در اثر است. در بندی که ترانه سرا شمارش ثانیه ها را با کوبش تبر به درخت همراه کرده است، شنونده و یا خواننده ی ترانه به خوبی این دو صدا را می شنود. تیک تاک ساعت و کوبه ی تبر به تن درخت. در بخش بعد، که بخش پایانی ترانه است، دوباره راوی تغییر می کند. دوباره درخت به حرف می آید و مبارزه طلبی خود را به رخ می کشد :

من به فکر خسته گی های پر پرنده هام
تو بزنی تبر بزنی !
من تو فکر غربت مسافرام
آخرین ضربه رو محکم تر بزنی

ترانه سرا، روایت را در اوج خود به پایان می برد و مخاطب را تعلیقی جذاب باقی می گذارد. تعلیقی که عاقبت جنگ تبر و درخت را نشان می دهد. آیا تبر این آخرین درخت را هم می اندازد؟ یا درخت با ایستادگی اش پیروز این میدان خواهد بود؟ ایجاد این تعلیق ذهن مخاطب را به کار می اندازد تا خودش تصمیم گیرنده ی این پایان باشد و خودش نتیجه بگیرد. جالب اینجاست که سیاوش قمیشی به عنوان آهنگساز هم با دانشی درست این ساختار دو گانه ی روایت را درک کرده و در ملودی اش به خوبی می توان این درک بالا را فهمید. تمام بخش هایی که توسط راوی سوم شخص روایت می شود در نت هایی پایین با فراز و نشیب هایی ثابت و نه چندان پر پیچ و خم نوشته شده است. و بر خلاف آن بخش های روایت راوی اول شخص که درخت است، در گام هایی بالا، همراه با فراز و نشیب هایی محکم و مبارزه طلبانه نوشته شده است. ابی به عنوان آوازخوان اثر هم، که به نظر من بهترین انتخاب برای اجرای این اثر بوده، با توانایی مثال زدنی اش در ادای لحن ها، تفاوت این دو راوی را در نحوه ی بیان و صدایش نشان داده است. به خوبی با اندکی دقت می فهمیم که صدای آوازخوان در اجرای راوی سوم شخص با راوی اول شخص کاملاً متفاوت است. صدای راوی سوم شخص احساس چندانگی را منتقل نمی کند و فقط روایت می کند، در عوض صدای راوی اول شخص لبریز غرور و احساس و پرخاش است. اجرای تحریرهایی درخشان در اوج ها هم کمک شایانی به شخصیت پردازی قهرمان داستان داشته است. این در هم تنیده شدن تفکر ترانه سرا، آهنگساز و آوازخوان، باعث خلق چنین اثر درخور، ماندگار و پرمغزی شده است. این درک متقابل موضوعی ست که هر گاه در یک ترانه پیش بیاید حاصلش تولید اثری درست است.

یافتن ساختار و غالب مناسب برای نوشتن یک اثر هنری، چه در شعر و ترانه و چه در داستان، راهی مطمئن برای رها شدن از کلیشه ها و به کمال رساندن موضوع و سوژه ی مورد نظر است. وقتی این ساختار و غالب توسط خالق اثر به درستی انتخاب شود، همه چیز به خوبی پیش می رود و در جای خود قرار می گیرد. ترانه ی "درخت" نمونه ی بارزی از نقش انتخاب درست ساختار برای یک سوژه و موضوع

است. شاید اگر جنتی عطایی این روش روایت توسط دو راوی را انتخاب نمی کرد، و ما صدای درخت را نمی شنیدیم و فقط با یک قصه گو همراه می شدیم، هیچ گاه این ترانه به این قدرت و تاثیرگذاری نمی رسید. شاید اگر شیوه ی روایت چنین عینی و تصویری نبود، هیچ گاه فضای دشت محل وقوع داستان و عمق اتفاق به این خوبی درک نمی شد.

شاید اگر سیاوش قمیشی نحوه ی اجرای راوی ها را متفاوت در نظر نمی گرفت این اثر از قدرت می افتاد. و اگر ابی توان اجرای این لحن ها را نداشت اثر چنین اثر قوی و درستی بر مخاطب نمی گذاشت. تمام این اتفاقات خوب در این اثر، علاوه بر سوژه و شکل روایت، مدیون انتخاب و به کارگیری ساختار مناسب برای پیش برد و روایت این سوژه است.

* * *

* هرگونه برداشت از مطالب این نشریه ، منوط به کسب اجازه از مدیریت سایت است.

/ پایان /

info@khaakestari.com

www.khaakestari.com